

فردوسی و شاهنامه

(۱۱)

آثار دیگر فردوسی

« شاهنامه » معیار و مشخص کامل خلافت طبع فردوسی است، ولی کار او بهمین اثر پایان نمیابد. در باره فردوسی بنوان مصنف « یوسف و زلیخا » و همچنین برخی قطعات لیریک میتوان سخن گفت :

در خصوص مسئله زمان احتمال تصنیف منظومه دوم فردوسی، ما قبلا شك و تردید خود را در باره تعلق آن به مؤلف « شاهنامه » ذکر کردیم.

واقعا هم، درباره این که فردوسی مصنف آن اثر است، نخستین بار بطرزی بسیار مشخص، بعنوان حقیقت معلوم برهما، در منبع متأخر تر - در مقدمه، بایستقری سده ۱۵ (سالهای ۱۴۲۵-۱۴۲۶) ذکر نموده است. در خود آن منظومه هم، مثل شاهنامه نام فردوسی ذکر نشده است، ولی مصنف در « دیباجه » ذکر میکند، که از فریدون و کیخسرو و سایر قهرمانان آن حماسه سیر و بیزار شده و اظهار تأسف میکند که « نصف عمر خود را » صرف ستودن رستم کرده است. مشکل بتوان آنرا به فردوسی نسبت نداد. بعد ها، میتوان گفت با « سکوت موافقت آمیز » مصنف بودن فردوسی در مطبوعات خاص، بوسیله تاثیر و موقبت ت. تولد که و از دانشمندان ایران هم بوسیله تقی زاده تثبیت گردیده است، همچنین چند چاپ سنگی سده های ۱۹ و ۲۰ (لکنهور، بمبئی، تهران) و بالاخره چاپ منقح « گ. ا. ت. » در اروپا (اکسفورد، سال ۱۹۰۸) همین خدمت را انجام داده است. متأسفانه فقط جلد اول آن - تقریباً نصف متن (۳۶۹۷ بیت) - تا عالی ترین « صحنه فریفتن و اغواء » انتشار یافته است.

انکار تنق منظومه « یوسف و زلیخا » به فردوسی شاید مشکل تر از اثبات این موضوع باشد. دلیل اساسی بنفع مصنف بودن فردوسی عبارت است از مشکل بودن این تصور، که مصنف چنین اثر منظومه مهم اوایل قرون وسطی، مجهول و گمنام مانده. لیکن فقدان اشاره ای در متن منظومه و سکوت مطلق منابع قدیمی و اختلاف در زبان و سبک ایده مولوزی (عقاید) منظومه جدید موجب شك بود.

شکی که برای برخی از دانشمندان ایران میدل به نفی کامل مصنف بودن فردوسی گردید - تقریباً مربوط بزمان ما است. این نظر، که میتی بر استفاده از چند نسخه خطی آن منظومه که قبلاً مجهول بود (من جمله برای ک.اته ناشر آن هم مجهول بوده است) از طرف ع. قریب و م. میتوی اظهار شده و تأیید سعید نفیسی این نظر را تثبیت کرده است. اگر دلایل و استنتاج های آنان را جمع کنیم، معلوم خواهد شد، که استنتاج کننده سخت تحت تاثیر نام فردوسی و پهرمانان حماسه او واقع شده، منظومه مذکور را به فردوسی نسبت داده است، ولی زبان منظومه و مضمون و سبک آن با شاهنامه تضاد و اختلاف زیاد دارد و مبین نکات دوره متأخر تر (دوره سلجوقیان، سده های ۱۱ و ۱۲) میباشد. گذشته از آن در یکی از نسخ خطی، که مورد استفاده ک.اته واقع نشده است، خطایی بامیر - حامی وجود دارد که میتوان به طغان شاه تاریخی فرزند آلپ ارسلان سلجوقی نسبت داد که در سال ۴۷۶ هجری (سال ۱۰۸۳) حکمران خراسان بوده است. این تاریخ واضح است، که از حدود عمر و زندگی فردوسی خارج است.

اشاراتی به اختلافات مهم در تنظیم نسخه های خطی منظومه مذکور از لحاظ قضاوت بیطرفانه گرانها است. بخصوص بعضی تاریخها با انواع مختلف خوانده میشود، موفق که ذکر میشود با وزیر آخرسده ۱۰ آل بویه تطبیق نمیگردد، بلکه با رجل دوران سلجوقی ها (سده ۱۱) تطبیق میشود. خلاصه کلام این است که تاکید میشود، که « یوسف و زلیخا » بهیچوجه متعلق به فردوسی نیست، زیرا اثر او آخر سده یازدهم و سست است و بهمین سبب بعدها بفراموشی سپرده شده است. بالاخره، سعید نفیسی به یک نکته در نسخه آن منظومه که متعلق بخود نامبرده است اشاره میکند، که بعقیده او نام مصنف منظومه را روشن میکند (اما هست) (که ع. قریب و م. میتوی

از روی نسخه‌های خودشان نتوانسته‌اند تشخیص بدهند) و باید آنرا (امانی است) بعنوان نام مصنف، که امانی میباشد، خوانند.

بنظر ما این تصورات قابل توجه، قدرت اثبات بدون قید و شرط ندارد و مسئله مصنف بودن فردوسی باز لابنجل میماند.

کاملاً معلوم است، که در نسخ خطی و متون چاپ سنگی این منظومه اختلافات مهم اساسی وجود دارد. مادامی که تحقیق و بررسی نهائی متن شناسی بعمل نیامده است شقوق مختلف هر یک از نسخه‌ها را با پایه و اساس یکسان میتوان از زوایا وارد شده بوسیله استنساخ کننده دانست، اکنون هم تشخیص این که چه متعلق به مصنف است و چه چیزها را استنساخ کننده وارد و اضافه کرده است، کار مشکلی است.

اشاره باین که «یوسف وزلیخا» با زبان «شاهنامه» تفاوت دارد، هیچ چیز را ثابت نمیکند. در شاهنامه هم زبان «اسکندرنامه» با زبان قسمت اساطیری تفاوت دارد و طبعی است، منظومه مذهبی - رومانیک را، که با قرآن رابطه دارد، فردوسی نمیتوانسته است با همان زبان داستان حساسی درباره رستم و فریدون تصنیف کند. بنابراین استناد باختلاف در زبان مادامی که مسئله زبان شاهنامه کاملاً مورد بررسی واقع و حل نشده است بطور کلی قانع کننده نیست (مخصوصاً با تطبیق با زبان «یوسف و زلیخا» که هیچ مورد بررسی واقع نگردیده است).

بالاخره، درخصوص قرائت ماهرانه نام «امانی» بوسیله سعید نفیسی، بقرار معلوم این کلمه - اسم شخص، ولی ممکن است نام استنساخ کننده و اشخاصی امثال آنها باشد. ممکن است این نام هم اضافه و وارد شده باشد. بنظر ما چنین میرسد که اگر این اسم نام مصنف منظومه است، ممکن نبوده است که فراموش بشود. در این مورد مابه لحظه بسیار مهم، یعنی به سنجش مزایای منظومه رسیده ایم.

برطبق بحث جامع سعید نفیسی، که اصولاً مطابق نظرات دانشمندان غربی هم است، مزایای ادبی منظومه زیاد نیست، و بهمین سبب هم خود آنو هم مصنف آن «حق فراموش شده است». در این مورد بخصوص ما بیشتر با عقیده محققین شوروی (از نیل ی.ا. برتلس و ک.ای. چایکین موافقیم ی.ا. برتلس مزایای ادبی منظومه مذکور را: حتی در برابر اثر درخشانی مانند شاهنامه ندکرمیدهد (ا. فردوسی صفحه ۶۳) و میگوید

که « بررسی دقیق یوسف و زلیخا وادار میکند که تاکیدات دربارهٔ موفقیت آمیز بودن این منظومه بطور قطعی رد بشود » (مجموعهٔ فردوسی صفحه ۱۱۷) . ک.ای. چایکین (در مجموعهٔ خاور زمین صفحه ۸۷) تصور میکند که ارزیابی با بی‌اعتنائی، که اغلب اوقات خاور شناسان اروپا برای این منظومه قائلند، منصفانه نیست. منظومه با سادگی زیاد ... و قدرت زیاد در موارد دراماتیک نوشته شده است. مرحلهٔ عالی آن (صفحهٔ فریفتن واغوا) مهارت و استادی زیاد مصنف را در تلفیق کردن با سادگی معلوم بیان گواهی میدهد. خلاصهٔ کلام این است که منظومهٔ یوسف و زلیخا را ممکن بوده فردوسی ساخته باشد، و در صورتی که او تصنیف کرده باشد (شرایط تصنیف منظومه را قبل از مراجعهٔ وی به غزنه بخاطر بیاوریم) بهیچوجه تصور ما را دربارهٔ توانائی و استادی مؤلف شاهنامه تقلیل نمیدهد.

بدین نحو، اگر هم شخصی بنام امانی، که گمانمانده منظومهٔ یوسف و زلیخا را ساخته باشد، مشکل بتوان قبول کرد، که در نقلها و در ادبیات کلاسیک هیچ‌ذکری از او نشده باشد، و حال آنکه در تذکره‌ها گاهی نام سرایندهٔ چند بیت را هم ذکر کرده‌اند.

در سدهٔ ۱۵ جامی « آخرین ادیب کلاسیک ایران » منظومهٔ مشعشع و بسیار مشهور را بدون ذکر نامی از سلف خود، اعم از فردوسی یا امانی ساخته است. در این اثر همان موضوع مذکور در کتاب عتیق (انجیل) و قرآن مورد استفاده واقع شده ولی به‌مضمون دیگری تصنیف شده است. در اثر جامی - مضمون فلسفی صوفی مآبانه، که بر همه چیز غالب میگردد و بر اثر انعکاس نور زیبایی ازلی بوجود می‌آید مشهود است. در اثر فردوسی؟ مضمون اصلی عبارت است از - رشد باطنی جوان باک نهادی مانند یوسف. و بنظر ما این مضمون با توانائی شاعرانه و استادی کامل پرورانده شده است.

همچنین میتوان خاطر نشان ساخت، که موفقیت و شهرت اثر جامی مانع مراجعه به منظومهٔ فردوسی بعنوان منبع تقلید در دوران متأخر تر نشده است. مثلاً منظومهٔ مشهور نازم‌هراتی (سده ۱۵) بهمان نام که در روزگار ما هم قابل توجه است در « تقلید و رقابت » خود، بقرار معلوم، از منظومهٔ ای که فردوسی ساخته است سرچشمه میگیرد.

علاوه بر منظومه بوسف و زلیخا، قطعات لیریک جداگانه و حتی اشعار کامل - «قصاید» به مؤلف «شاهنامه» نسبت داده میشود. صحبت از اشعار جداگانه از شاهنامه (یا کویا از شاهنامه) (۱) نیست و حتی صحبت از قطعاتی از یک مثنوی حماسی نیست، بلکه صحبت از سطور دارای قافیه یکسان (Monorimique) و اشعار کامل است که از حیث شکل و قالب لیریک است که فردوسی میتواند و باید هم چنین اشعاری که مربوط به شاهنامه است بسراید. بدین ترتیب، بدون دلیل قاطع، به صرف این که فردوسی صاحب دیوان «نوده» است نمیتوان مصنف بودن او را تکذیب کرد. مطلب اخیر الذکر محل تردید نیست؛ ما قبلاً گفتیم که فردوسی عنوان شاعر حرفه‌ای نداشته و دارای «دیوان» هم نبوده است. هیچکس هم چنین نسبتی بساز نمیدهد، ولی در منابع، چه مقدم و چه متأخر، قطعات لیریک با نام فردوسی ذکر میکنند. حتی در اواخر سده گذشته که آنگاه کتابشناس (بیلیوگراف) و کارشناس و محقق نستوه نسخ خطی (منتخبات، فرهنگهای شرح حالی، تذکره‌ها و امثال آن) پانزده شعر از این نوع انتخاب کرده، در سالهای ۱۸۷۲ - ۱۸۷۳ در مونیخ تحت عنوان «Firdawsi als Lyriker» انتشار داده است. اگرچه قطعه دیگر را هم، که در مجله فارسی «ارمنان» در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ انتشار یافته و بوسیله بهار، وحید دستگردی و دیگران از مجموعه های خطی قدیمی استخراج گردیده است بر آنها بیفزاییم، شرکت قریب بیست قطعه لیریک منتسب به فردوسی در اختیار ما خواهد بود.

در میان قطعات و اشعار کامل (رباعیات و حتی قصاید) قسمتی هم از حیث زبان، هم از حیث مفاد و هم از حیث سبک واضح است که سرودهای مدنف شاهنامه نمیتواند باشد، قسمتی هم چنین نظر میرسد، که انعکاس متأخر تر شاعران مجهولی است بر افسانه مربوط به فردوسی و «به مضامین» شاهنامه. فقط برخی قطعات را تا حدی احتمالاً میتوان متعلق به فردوسی دانست. مثلاً، مشکل بتوان نفی کرد، که شعر لیریک زیر، که مثل شاهنامه،

(۱) - ما قبلاً خاطر نشان نمودیم، که بسیاری از ابیات حماسی که در بحر متقارب ساخته شده، معمولاً به شاهنامه نسبت داده میشود، که اغلب درست نیست، همانطور که رباعیات زیادی به عمر خیام استاد نامدار و مشهور این شیوه نسبت داده میشود و حال آنکه مورد قبول و تصدیق نیست.

در بحر « متقارب » ساخته شده و باستاند چند منبع (که گاهی مکمل یکدیگر است) و در سال ۱۷۷۴ بنام فردوسی انتشار یافته است؛ متعلق به فردوسی نمیباشد (۱) .

شبی در برت گر بیاسودمی ،
 سر فخر بر آسمان سودمی
 قلم در کف تیر (۲) . بشکستی ،
 کلاه از سر ماه بر بودمی
 بقدر از همه چرخ بگذشتی ،
 به بی فرق گردون بفرسودمی ،
 جمال تو گر زانکه من دارمی ،
 بدین خوبی از زانکه من بودمی -
 به بیچارگان رحمت آوردمی ،
 به فنادگان بر بیخشودمی .

یکی از قدیمیترین منابع ما - تذکرة سده ۱۳ « باب الالباب » م .
 عوفی - قطعه مشهوری را ذکر میکند (که همچنین به بحر متقارب ساخته شده ، ولی بطور کامل) و قید میکند که متعلق به فردوسی است :
 بسی رنج بردم ، بسی نامه خواندم ،
 ز گفتار سازی و از پهلوانی
 بچندین هنر شصت و دو سال بودم ،
 که توشه برم آشکار و نهانی ،
 بجز حسرت و جز وبال گناهان
 بر نندارم کنون از جوانی نشانی ،

W. Jones - Poesos Asiaticae Commentariarum (۱)
 libri sex.

London, 1774, P . 115 - 116

(۲) - تیر - سیاره عطارد است ، طبق تصوراتی ، که از بابلی ها
 بارث رسیده است عطارد استاد بزرگ و بی نظیر آسمانی در نویسندگی
 است و بهمین سبب تصویر او با قلم - علامت نویسندگی - ساخته میشود .

بیاد جوانی کنون - مویه دارم
 بر این بیت بوطاهر خسروانی :

جوانی ، من از کودکی یاد دارم

دریغ از جوانی ... دریغ از جوانی ...

بعضی از اشعار منتسب به فردوسی هم ممکن است واقعا سروده
 وی باشد و همانطور هم ممکن است متعلق باو نباشد، مثلا قطعه‌ای که
 وحید دستگردی (از روی نسخه خطی مجموعه « مجمع البحرین » هم
 متعلق به خود او) انتشار داده است (۱)
 سالی برهنه بودن و کرسه غنودن

به که بطعم دنیا سفله‌ای را ستودن

ضمنا ، خاطر نشان میشده است ، که زبان لیریک فردوسی - زبان
 دیگری است و لغات عربی بیشتر از شاهنامه دارد . لیکن قطعات لیریکی
 که حقیقتا به فردوسی تعلق دارد باید هم با زبان آن منظومه تفاوت
 داشته باشد .

موضوع اساسی این است ، که ما باستناد و اتکاء قطعات ذکر شده
 نمیتوانیم درباره لیریک فردوسی قضاوت بکنیم . تعداد آنها خیلی کم است
 و علاوه بر آن احتمال امکان تعلق آنها به فردوسی براتب کمتر است . هر
 چند این موضوع در حل مسئله لیریسیم آن شاعر زا یاد هست .

همانطور که مامیدانیم ، شاهنامه منتهی درجه سرشار از لیریسیم
 است . گریزهای لیریک خارج از متن مصنف مدارک بسیار غنی بدست میدهد
 برای اینکه مقام و احترامی برای فردوسی در ردیف شاعران عظیم‌الشان
 ادبیات کلاسیک فارسی و تاجیکی قائل شویم . هنوز آثار فردوسی بعنوان
 شاعر لیریک مورد بررسی خاص و دقیق واقع نشده و این امر یکی از مسائل
 قابل توجه و با افتخاری است که باید در آتیه انجام یابد .

در منظومه مذکور گریزهای درخشانی مشاهده میکنیم ، مثل قطعه
 معروف فلسفی در ستایش لذت (هِدونیک *Hèdonique*) « در
 توصیف باده » :

عروسی است می - شادی آئین او ،

که بساید خرد کرد کاین او .

(۱) - مجله « ارمنان » ، سال ۱۱ انتشار . تهران ، سال ۱۹۳۰ .

بروز آنکه با باده کشتی کند
 فکنده شود ، گهر درشتی کند ،
 ز دل برکشد می تف و دود و تاب ،
 چنان چون بخار زمین آفتاب ،
 چو عود است و چون ید تن را گهر ،
 می آتش ، که پیدا کند زاو هنر ،
 گهر چهره شد ، آینه چون نبید ،
 که آید در او خوب و زشتی بدید .
 دل تیره را روشنائی می است ،
 کرا کوفت تن - میومیائی می است .
 بدل میکند بد دلان را دلیر ،
 یدید آرد از روبهسان کار شیر . . .

فردوسی مصنف شاهنامه است و همین خود چهره خلاق آن شاعر
 عظیم الشان ملت خود را مشخص و نمایان میسازد . باقی هر چه هست ممکن
 است در درجه اول از این لحاظ برای ما قابل توجه و لازم باشد ، که فردوسی
 موجود آن منظومه بانبوع است .

(دنباله دارد)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی